جلسه 30

**یک‌شنبه - 24/09/۹8**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث در حقیقت انشاء بود که عرض کردیم اختلاف هست بین مشهور و بین مثل مرحوم آقای خوئی.

مشهور: حقیقت انشاء، ایجاد معنا به لفظ است

مشهور حقیقت انشاء را ایجاد المعنی باللفظ می‌‌دانند. ‌حالا اختلاف بود بین صاحب کفایه و صاحب منتقی الاصول، صاحب کفایه می‌‌گفت الانشاء ایجاد المعنی باللفظ بالوجود الانشائی، در منتقی الاصول فرمودند الانشاء ایجاد المعنی باللفظ فی عالم الاعتبار العقلائی. در مقابل، نظر مثل مرحوم آقای خوئی بود که انشاء عبارت است از ابراز امر نفسانی در اعتباریات (بعت، زوجت، ابراز اعتبار نفسانی است)، در غیر اعتباریات مثل تمنی ابراز تمنی نفسانی هست مثلا.

محقق خوئی (مختار): حقیقت انشاء در اعتباریات، ابراز اعتبار نفسانی (شخصی) است و این اعتبار شخصی موضوع برای اعتبار عقلائی و شرعی می‌باشد

راجع به این‌که حقیقت انشاء در اعتباریات ابراز اعتبار نفسانی است، یعنی کسی که در مقام هبه می‌‌گوید این کتاب مال تو است، مرحوم آقای خوئی فرمودند ابراز می‌‌کند اعتبار شخصی خودش را که این کتاب را من اعتبار کردم ملک شماست، و این موضوع می‌‌شود برای اعتبار عقلاء و شرع در مواردی که عقلاء و شرع آن را امضاء می‌‌کنند. جاهایی که عقلاء و شرع امضاء نمی‌کنند مثل بیع الغاصب، مثل بیع انسان حر، که عقلاء آن را امضاء نمی‌کنند، همان اعتبار شخصی ملکیت می‌‌ماند به حال خودش. جاهایی که عقلاء یا شرع امضاء می‌‌کنند، موضوع می‌‌شود این اعتبار شخصی ملکیت و ابراز آن برای امضاء عقلاء و شارع.

بله، در طول این ابراز، عنوان هبه صدق می‌‌کند یا در طول ابراز ملکتک الکتاب بکذا، عنوان بیع صادق است ولی بیع چیست، ‌هبه چیست؟ این‌که برخی این راه را یاد گرفتند، در کتاب‌های حقوقی هم مطرح کردند که "بیع می‌‌کنم یعنی ایجاد یک نهاد قانونی به نام بیع می‌‌کنم"، خود بیع یک ماهیت قانونیه است، حرفی نیست، محتوای این ماهیت قانونیه چیست؟ بیع می‌‌کنم یعنی چه؟ وقف می‌‌کنم یعنی چه؟ این‌که بگوییم خود وقفیت یک ماهیت قانونیه است، ‌خب محتوای این ماهیت قانونیه چیست؟ ‌یعنی چه می‌‌کنید شما که می‌‌شود وقف کردن؟ محتوای این لفظ چیست؟ مرحوم آقای خوئی فرمودند محتوای این الفاظ را ما پیدا کردیم. بیع می‌‌کنم یعنی اعتبار می‌‌کنم ملکیت شما را نسبت به این مبیع به ثمن کذا و ابراز می‌‌کنم آن را.

تنبیه اول: لزومی ندارد با ابراز اعتبار، قصد ایجاد عنوان یا قصد تسبب به مسبب عقلائی کند یا خودش را متصدی ایجاد ملکیت عقلائیه بداند. ابراز و لو جریا للعادة باشد کافی است کما فی بیع الغاصب

ما عرض کردیم اقرب به مرتکز عرفی همین مبنا است. این‌که مرحوم استاد می‌‌فرمودند نخیر، من وقتی می‌‌گویم این کتاب مال تو است، قصد ایجاد ملکیت را، قصد ایجاد هبه را دارم، ‌وقتی می‌‌گویم این کتاب را به تو فروختم قصد ایجاد بیع که تملیک المال بعوض است دارم. عرض کردیم قصد ایجاد این عنوان هبه، عنوان بیع، چه لزومی دارد که با این لفظ ما قصد ایجاد عنوان بکنیم؟ من چه بسا فکر می‌‌کنم قبلا ایجاد شده است این عنوان با همان اعتبار نفسانی خودم.

من چه بسا فکر می‌‌کنم این مسأله‌ای که آقای سیستانی دارند که اگر وام می‌‌خواهید بگیرید از بانک‌های دولتی چون این‌ها کارمزد می‌‌گیرند جریمه دیرکرد شرط می‌‌کنند، ‌قرض ربوی می‌‌شود و حرام می‌‌شود، و لکن در قرض از بانک‌های دولتی ما راه‌حل داریم، ‌ایشان فرموده‌اند راه حل ما این است که امضاء ‌صوری بکنید این قرارداد بانکی را، پول را که گرفتید مجهول المالک است ولایتش با حاکم شرع است، ما به عنوان حاکم شرع اذن می‌‌دهیم شما این ده ملیون را که از بانک گرفتید به خودتان قرض بدهید، قرض بدون شرط. قرض حلال می‌‌شود. بعد اقساط را به بانک می‌‌دهید، سود بانک را هم به او می‌‌دهید از باب ناچاری. حالا اگر کسی فکر کند که نیاز به ابراز ندارد همین در دلم قصد می‌‌کنم این را با اجازه حاکم شرع به خودم قرض دادم اعتبار می‌‌کند که مالک این پول شد مع الضمان. تا ابراز نکند صدق نمی‌کند اقترض اما لزومی دارد که ابرازش به قصد ایجاد عنوان قرض باشد؟ چه بسا فکر می‌‌کند همان قصد قلبی کافی است. و لکن اتفاقا جریا للعادة زیر زبان خودش هم این را ابراز کرد و لو کسی نشنید. گوشه‌ای نشست آن پول را به دست گرفت یا در اختیارش بود جلویش بود آرام‌آرام گفت با اجازه حاکم شرع این مبلغ را به خودم قرض می‌‌دهم. از باب جری بر عادت که آنچه در دلش می‌‌گذرد بر زبانش هم جاری می‌‌کند. هیچ قصد ایجاد عنوان قرض نکرد. یا برخی فکر می‌‌کنند تنها ابراز کافی نیست برای تحقق عنوان، نیاز به یک شرائط دیگری دارد قصد عنوان نمی‌کنند، ‌چه اشکالی دارد؟ ما به چه دلیلی بگوییم این عنوان محقق نمی‌شود؟ ما بالوجدان می‌‌بینیم وقتی یک مالی را می‌‌دهیم به یک شخصی می‌‌گوییم این مال تو، اعتبار کردیم در نفس ما که این مال اوست مقارن با ابراز.

حتی اینی که در بحوث در جلد 1 در بحث صحیح و اعم مطرح فرمودند که "باید قصد تسبب داشته باشد شخص به ایجاد اثر قانونی شرعی یا عقلائی"، گفتیم نخیر، این هم لازم نیست. تعبیر ایشان در صفحه 215 بحوث جلد 1 این است: یلزم قصد التسبب الی المسبب العقلائی و الشرعی. می‌‌گوییم چه لزومی دارد قصد تسبب؟

[سؤال: تفاوت نظر مرحوم تبریزی و مرحوم صدر چیست؟] مرحوم آقای تبریزی تعبیرشان این بود که بعت که می‌‌گویید قصد ایجاد عنوان باید داشته باشید، وهبت که می‌‌گویید قصد ایجاد عنوان هبه باید داشته باشید، هذا ملکک باید قصد عنوان هبه و تملیک بلاعوض داشته باشید. که ما گفتیم لازم نیست. مرحوم آقای صدر تعبیرشان این است که می‌‌گویند یلزم قصد التسبب الی المسبب القانونی العقلائی أو الشرعی فلو لم یکن قاصدا للتسبب لایتحقق المعاملة.

گاهی شخص می‌‌داند یعنی اعتقاد دارد که این عقد او اثر عقلائی و شرعی ندارد، زنی است یا مسیحیه یا سنیه، اعتقادی به ازدواج موقت ندارد. ازدواج موقت را نه موضوع زوجیت عقلائیه می‌‌داند با ارتکاز عقلائی خودش، نه موضوع زوجیت شرعیه می‌‌داند طبق مذهب خودش. این مسلمان طبق موازین شرعی که زن مسلمان ندارد یا اگر زن مسلمان دارد او را راضی کرده است و بهرحال با این زن مسیحی می‌‌خواهد ازدواج کند یا در مورد آن زن سنیه که مشکلی نیست. و لکن وقتی به او می‌‌گوید انشاء بکنیم عقد موقت را، ‌او می‌‌گوید عقد موقت چیست؟‌ عقد ازدواج موقت، ‌زن و شوهر یک ساعته دیگه چیست؟ می‌‌گوید شما چه کار دارید، ‌شما طبق فکر عقلائی و دینی خودت این منشأ اثر زوجیت نیست ولی یک مقدار مبلغ مهر را زیاد می‌‌کنم خواهش می‌‌کنم بپذیر. می‌‌گوید پول می‌‌دهی ما قبول می‌‌کنیم. حالا عربی هم بلد نیست می‌‌تواند به زبان خودش می‌‌گوید خودم را به همسری موقت تو درآوردم در مقابل این مبلغ. چرا باطل باشد؟ اطلاقات شاملش می‌‌شود.

اعتبار کرد، ابراز هم کرد، چه لزومی دارد فکر بکند یا امید داشته باشد که این منشأ اثر عقلائی و شرعی است. انشاء ‌کرد یعنی اعتبار کرد و انشاء کرد و لو تبعا للمال، و لو جریا للعادة مثل بیع غاصب. این دزها که اموال دزدی را با هم می‌‌فروشند‌، قصد تسبب به اثر عقلائی و شرعی دارند؟ ابدا. خودش هم می‌‌داند که نه شرع نه عرف اعتراف نمی‌کند به ملکیت عقیب این بیع اموال دزدی. ولی اتفاقا می‌‌خواست آن انگشتر دزدی را بفروشد، یک انگشتری مال خودش بود، مادرش گفته بود پسرم این مال حلال است، این را موقع نماز در دستت کن بلکه عاقبت بخیر بشوی دست از دزدی برداری. این هم آمد این انگشتر را فروخت به خیال این‌که این انگشتر دزدی است. ‌بیع باطل است؟ فکر می‌‌کند این اثر عقلائیه و شرعیه ندارد. بیع محقق شد، اعتبار ملکیت کرد در اعتبار خودش و آن را ابراز کرد.

و لذا این‌که ظاهر کلام منتقی الاصول بود که "بیع تصدی ایجاد ملکیت عقلائیه است" عرض کردیم نه، این آقا اصلا متصدی ایجاد ملکیت عقلائیه نیست چون می‌‌داند ملکیت عقلائیه حاصل نمی‌شود. یا در آن زوجیت موقته در آن زن سنیه اعتقاد دارد این ازدواج موقت باطل است. اعتبار شخصی [کرد]. پول به او دادند، گفت اعتبار می‌‌کنم. همینی را که قبول ندارم موضوع اعتبار عقلاء و شرع است و لکن اعتبار می‌‌کنم زوجیت یک ساعته را در مقابل این مبلغ و آن را هم ابراز می‌‌کنم چون شما فکر می‌‌کنی این صحیح است و لو خودم آن را صحیح نمی‌دانم. این مشکلی ندارد، اطلاقات شاملش می‌‌شود، بناء عقلاء شاملش می‌‌شود.

[سؤال: ... جواب:] عقلاء آن کسی که دزد است انگشتری که مادرش به او هدیه داده، فکر می‌‌کرد دزدی است، برایش فرق نمی‌کند ولی فکر می‌‌کرد دزدی است، ‌رفت فروخت نمی‌گویند بیعش صحیح است؟ [اگر] بیاید بگوید من اشتباه می‌‌کردم فکر می‌‌کردم این مال دزدی است اما حالا فهمیدم هدیه مادرم است، [مشتری می‌گوید] خب به چه ربطی دارد؟ منِ مشتری از تو خریدم، ‌خدا را شکر این را گفتی مطمئن شدم مال حلال بوده. می‌‌گوید نه، من قصد بیع نکرده بودم. می‌‌گوید آمدی گفتی فروختم. این‌هایی که مواد مخدر خرید و فروش می‌‌کنند می‌‌دانند عقلاء و شرع امضاء نمی‌کنند این‌جا چه جور قصد می‌‌کنند؟‌ قصد بیع می‌‌کنند. قصد ایجاد ملکیت عقلائیه می‌‌کنند؟ با این‌که می‌‌دانند ملکیت عقلائیه حاصل نمی‌شود. این‌که انسان باید سفیه باشد با این‌که می‌‌داند ملکیت عقلائیه حاصل نمی‌شود قصد کند چیزی را که می‌‌داند حاصل نمی‌شود. پس قصد ایجاد ملکیت عقلائیه نمی‌کند، اعتبار ملکیت می‌‌کند می‌‌گوید عقلاء کی هستند؟

تنبیه دوم: خلاف مرتکز است که بگوییم بیع شبیه مشترک لفظی است و به معنای ایجاد مطلق ملکیت است چه ملکیت عقلائیه و چه شخصیه. بیع ایجاد شخصی ملکیت است

بله، اگر در منتقی الاصول می‌‌فرمودند "بعت یعنی أوجدت الملکیة نه أوجدت الملکیة العقلائیة، أوجدت الملکیة، بعد هر کجا ملکیت عقلائیه باشد می‌‌شود أوجدت الملکیة العقلائیة، هر جا مثل این بیع مال دزدی یا بیع انسان حر در بازار سیاه، در بازار قاچاق که می‌‌داند نه عقلاء نه شرع آن را امضاء نمی‌کنند"، آن‌جا می‌‌شود ایجاد شخصی ملکیت. باز این اخف اشکالا بود و لو ما معتقدیم این هم خلاف مرتکز است. ظاهر بعت ایجاد ملکیت است به ایجاد شخصی که می‌‌شود همان اعتبار و ابراز. این‌که بگوییم "أوجدت الملکیة جامع است: در بیع‌هایی که امید است صحیح باشد مصداق أوجدت الملکیة ایجاد ملکیت عقلائیه است، در جایی که امید نیست بیع صحیح باشد ایجاد ملکیت شخصیه است"، این خلاف مرتکز است که ما بخواهیم شبیه مشترک لفظی بکنیم. ظاهرش این است که بعت ایجاد شخصی ملکیت است. اعتبار کردم ملکیت را و با این لفظ آن را ابراز می‌‌کنم. حالا موضوع می‌‌شود برای امضاء عقلاء و شرع اگر عقلاء و شرع بپسندند یا اگر نپسندند موضوع امضاء شرع و عقلاء نیست.

سه اشکال در منتقی الاصول به فرمایش آقای خوئی که مسلک اعتبار و ابراز است مطرح کردند اگر آن را جواب بدهیم به نظر ما مسلک خوبی است.

اشکالات مرحوم روحانی به مسلک اعتبار و ابراز

اشکال اول: با وجود کفایت قصد ایجاد ملکیت عقلائیه، دیگر اعتبار شخصی لغو می‌شود

یک اشکال این است: وقتی کافی است من قصد کنم ایجاد ملکیت عقلائیه را در بیع یا ایجاد زوجیت عقلائیه را در ازدواج، لغو است اعتبار شخصی بکنم ملکیت و زوجیت را. من بگویم أوجدت الملکیة العقلائیة عقلاء می‌‌گویند قبول، ما هم به تبع این‌که تو گفتی أوجدت الملکیة العقلائیة اعتبار ملکیت عقلائیه‌مان را در مورد عقد شما مترتب می‌‌کنیم و حکم می‌‌کنیم به ملکیت عقلائیه. دیگه لغو است که هزینه بکند انسان از خودش اعتبار ملکیت شخصیه هم بکند. اعتبار ملکیت عقلائیه که فعل عقلاء است، ‌همین که ایجاد تسبیبی می‌‌کنیم ملکیت عقلائیه را همین کافی است. لغو است اعتبار شخصی ملکیت.

همان شاهدی که در کلام مرحوم استاد بود ایشان هم ذکر فرمودند. فرمودند شاهد این است که تا طرف قبول نکرده یا مثلا در بیع صرف تقابض حاصل نشده (که شرط شرعی نفوذ بیع است) منِ‌ بایع شمای مشتری را مالک نمی‌دانم پس چه جور اعتبار ملکیت کردم برای شما؟

این شاهد را ما جواب دادیم، گفتیم اعتبار ملکیت می‌‌کنم من برای مشتری در عین حال به ارتکاز عقلائیم می‌‌گویم هنوز شما مالک نشدی. مثل این‌که من انشاء عنوان تصالح می‌‌کنم ولی تا شما قبول نکنی، به ذهن عقلائیم می‌‌گویم تصالح محقق نشده چون فعل بین الاثنین است و لو من اعتبار تصالح کردم.

پاسخ: ایجاد ملکیت عقلائیه به ایجاد موضوعش می‌باشد که همان بیع است؛ بیع هم یعنی اعتبار شخصی ملکیت

و اما این‌که ایشان فرمودند لغو است، چه لغویتی دارد؟ بالاخره ایجاد ملکیت عقلائیه به ایجاد موضوع آن هست؛ موضوع ملکیت عقلائیه بیع است. بیع هم یعنی همین؛ یعنی اعتبار بایع ملکیت مشتری را بعوضٍ و ابراز آن. این طریق متعارف این است که موضوع حکم عقلاء به ملکیت محقق بشود. خب همین‌جوری که من نمی‌توانم ملکیت عقلائیه بکنم، باید ایجاد موضوع بکنم برای آن، موضوع ملکیت عقلائیه بیع است و بیع هم یعنی اعتبار ملکیت و ابراز آن. لااقل یک روش متعارف و طریق متعارف برای ایجاد موضوع ملکیت عقلائیه همین است. این‌که لغویت از آن لازم نمی‌آید.

[سؤال: ... جواب:] ابراز می‌‌کند اعتبار ملکیت مخاطب را. خودش می‌‌داند باید بگوید این مال تو تا عقلاء حکم به ملکیت طرف مقابل بکنند. ... بگوید بدون اراده تصدیقیه؟ این‌که نمی‌شود. اصلا هذا ملکک یعنی أوجدت ملکیتک العقلائیة، خب ایجاد ملکیت عقلائیه به ایجاد موضوعش است. موضوع متعارفش این است که من ایجاد ملکیت شما بکنم و ابراز کنم آن را با این لفظ. این‌که لغویت از آن لازم نمی‌آید.

اشکال دوم (نقضی): اگر اصیل در بیع فضولی بگوید: "أنفذت بیعک"، مسلک اعتبار و ابراز قابل تطبیق نیست چون انفاذ به معنای ترتب اثر است و این قابل اعتبار نیست

ایراد دوم منتقی الاصول نقض‌هایی است که کردند. فرمودند: مالک در بیع فضولی گاهی می‌‌گوید أنفذت بیعک. انفاذ یعنی چی؟ انفاذ یعنی مؤثر قرار دادن یک چیزی. یعنی این عقد تو را من مؤثر قرار دادم در تحقق اثر ملکیت. انفاذ که قابل اعتبار نیست؛ ترتب اثر که قابل اعتبار نیست. یعنی کاری کردم که این بیع تو موضوع اثر ملکیت عقلائیه شد، معنای أنفذت این است. أنفذت یعنی این بیع تو را تنفیذ کردم یعنی ذا اثر کردم. ذا اثر کردن یعنی ایجاد کردن اثر آن را. اثر آن ملکیت عقلائیه و شرعیه است. انفاذ (یعنی مؤثر قرار دادن یک چیز) که قابل اعتبار نیست. "این عقد مؤثر است"، این‌که قابل اعتبار نیست بلکه انتزاع می‌‌شود از ترتب اثر بر آن. یعنی من کاری کردم که اثر ملکیت عقلائیه بر این بیع فضولی تو بار شد. پس می‌‌بینید أنفذت هذ البیع را دیگه نمی‌توانید شما توجیه کنید بگویید اعتبار است و ابراز آن. اگر می‌‌گفت قبلت بیعک الفضولی می‌‌توانستید بگویید یعنی اعتبار مماثل بیع فضولی و ابراز آن. اما أنفذت را که نمی‌توانید بگویید اعتبار است، انفاذ که اعتبار نیست، ‌یک امر واقعی است، انتزاع می‌‌شود از ترتب اثر بر یک شیء، می‌‌گوید من این شیء ‌را نافذ قرار دادم.

پاسخ: انفاذ کنایه است از اعتبار مماثل (قبول بیع فضولی). و الا معنای مطابقی انفاذ، نوعی قانون‌گذاری است که متعارف نیست

این نقض را می‌‌توانیم جواب بدهیم. بگوییم: این عبارات، عبارات کناییه است. چه جوری من بیع فضولی را ذا اثر می‌‌کنم؟ غیر از این‌که امضاء بکنم و اعتبار مماثل بکنم برای آن؟ این کنایه است. أنفذت هذا البیع یعنی انفاذ می‌‌کند قبول بیع فضولی را. یعنی می‌‌گوید در اعتبار من هم مشتری مالک این مبیع است در مقابل این ثمن. این کتابم را که شما فروختید به زید به ده هزار تومان، منِ اصیل اعتبار کردم که زید مالک این کتاب است به ازاء ده هزار تومان. حالا ابراز این گاهی با دلالت مطابقیه قبلت البیع الفضولی است گاهی به دلالت کنایه أنفذت هذا البیع است.

و الا چه جوری من این بیع فضولی را نافذ قرار می‌‌دهم؟ مگر من مشرع هستم؟ یعنی من موضوع را ایجاد کردم برای نفوذ این بیع. و لذا می‌‌بینیم به جای أنفذت نمی‌توانید بگویید أوجدت اثر الملکیة لهذا البیع الفضولی. اگر این را بگویید می‌‌گویند شما چه کاره هستید؟‌ غیر از این‌که شما مالک این کتاب هستید. شما که قانون‌گذار نیستید که می‌‌گویید أوجدت اثر الملکیة لهذا البیع الفضولی. پس أنفذت کنایه است. کنایه از این‌که یعنی من با اعتبار مماثل خودم یعنی اعتبار کردم مشتری مالک کتاب در مقابل ده هزار تومان‌ که ملک من باشد و این را اعتبار کردم و با همین أنفذت هذا البیع الفضولی آن را ابراز می‌‌کنم. ابراز کنایی است.

[سؤال: ... جواب:] با اعتبار نفوذ که نافذ نمی‌شود. ملکیت امر اعتباری است، ‌نفوذ که امر اعتباری نیست، ‌نفوذ یعنی ترتب اثر. ... وقتی شارع می‌‌گوید من سیره عقلائیه را امضاء می‌‌کنم یعنی قبول دارم سیره عقلائیه را، و لو قبول باطنی، و لو این‌که راضیم طبق سیره عقلاء عمل شود. این هم یعنی من راضیم به این‌که زید مالک این کتاب باشد در مقابل ده هزار تومان. این می‌‌شود اعتبار مماثل دیگه. اعتبار مماثل گنبد و بارگاه که ندارد. ... أوجدت اثر الملکیة عرفی نیست. شما یک کسی کتاب‌تان را می‌‌فروشد به زید در مقابل ده هزار تومان، بگویید من اثر ملکیت را برای این بیع فضولی ایجاد می‌‌کنم. می‌‌گویند شما مگه سابقه عضویت مجالس قانون‌گذاری را دارید؟ یک جوری صحبت می‌‌کنید آدم فکر می‌‌کند قانون کشور را دارید تصویب می‌‌کنید. این متعارف نیست. ‌متعارف این است که قبول می‌‌کنند بیع فضولی را. ‌حالا گاهی می‌‌گوید قبلت گاهی می‌‌گوید أنفذت گاهی می‌‌گوید رضیت.

اشکال سوم (نقضی): اگر بایع بگوید: "اعتبرت ملکیة زید لداری"، مسلک اعتبار و ابراز قابل تطبیق نیست چون نتیجه‌اش اعتبار اعتبار است، و اعتبار نمی‌تواند متعلق اعتبار باشد

نقض دوم منتقی الاصول این است که فرموده‌اند: اعتبرت ملکیة زید لداری، آقای خوئی چه جور توجیه می‌‌کند این را؟ [حالا] ملّکت زیدا داری را می‌‌گوید اعتبار ملکیت و ابراز آن، [اما] اعتبرت ملکیة زید لداری یعنی اعتبار اعتبار؟! این‌که نمی‌تواند بگوید ایشان. هذا الکتاب ملک زید می‌‌گویید اعتبار ملکیت اما اعتبرت ملکیة زید للکتاب این یعنی چه؟ این دلالت می‌‌کند بر این‌که من اعتبار کردم اعتبار ملکیت را؟ این‌که نیست. پس معلوم می‌‌شود انشاء ابراز اعتبار نیست؛ ایجاد ملکیت عقلائیه یا زوجیت عقلائیه است مثلا در ازدواج و بیع.

پاسخ: "اعتبرت الملکیة" ابراز اعتبار است به مفهوم اسمی

این هم جوابش این است که اعتبرت الملکیة به معنای اسمی ابراز اعتبار کرده. چه جور اتمنی قیام زید به معنای اسمی ابراز تمنی کرده، اعتبرت ملکیة زید هم ابراز کرده اعتبار ملکیت را به مفهوم اسمی. این‌که مشکلی ندارد. ابراز به مفهوم اسمی. چه جوری به جای لیت زیدا قائم می‌‌گفتید اتمنی قیام زید، ابراز تمنی کرده بودید به مفهوم اسمی، در اعتبرت ملکیة زید هم ابراز اعتبار کردید به مفهوم اسمی اعتبار. هذا ملک زید ابراز واقع اعتبار است بدون استفاده از مفهوم اسمی اعتبار.

اشکال چهارم (نقضی): با توجه به این‌که "بیع" به معنای ایجاد اعتباری ملکیت است، بنابراین طبق مسلک اعتبار و ابراز، مفاد "بعت" می‌شود اعتبار ایجاد اعتباری ملکیت. و هو کما تری

نقض آخر ایشان این است: بعت چیست؟ بعت ایجاد اعتباری ملکیت است. اما آقای خوئی چی باید معنا کند؟ باید بگوید بیع اعتبار است یعنی اعتبار ایجاد اعتباری ملکیت. این‌که نمی‌شود. شما می‌‌گویید البیع هو ابراز الاعتبار، بعت یعنی ابراز می‌‌کند اعتبار بیع را، خود بیع چیست؟ بیع ایجاد اعتباری ملکیت است، ‌بعت هم می‌‌شود اعتبار بیع یعنی اعتبار ایجاد اعتباری ملکیت. این می‌‌شود؟ اعتبار که دیگه به اعتبار تعلق نمی‌گیرد؛ ‌اعتبار به ملکیت تعلق می‌‌گیرد. جناب آقای خوئی! شما می‌‌گویید "بعت یعنی اعتبار بیع" و البیع ماذا؟ و البیع هو الایجاد الاعتباری للملکیة، لازمه‌اش این است که بگویید بعت یعنی اعتبار کردم ایجاد اعتباری ملکیت را. و این غیر معقول است.

پاسخ: "بعت" اعتبار ملکیت است نه اعتبار بیع. ضمن این‌که حقیقت انشاء غیر از معنای عرفی الفاظ است

این هم به نظر ما جواب دارد. بعت اعتبار بیع نیست؛ بعت اعتبار ملکیت است. کی گفت بعت اعتبار بیع است و البیع هو الایجاد الاعتباری للملکیة؟ کی آقای خوئی این‌جوری فرمود؟ آقای خوئی فرمود اصلا بیع ابراز اعتبار ملکیت است. نه ابراز اعتبار بیع، بعد بروید سراغ معنای بیع بگویید بیع هم که ایجاد اعتباری ملکیت است. آقای خوئی اگر می‌‌گفت بعت اعتبار بیع است، بعد هم بیع هم معنایش ایجاد اعتباری ملکیت بود، آن وقت اشکال تولید می‌‌شد: پس اعتبار بیع یعنی اعتبار ایجاد اعتباری ملکیت. آقای خوئی اصلا می‌‌گویند بیع اعتبار الملکیة است. بعت یعنی اعتبرت ملکیة المشتری للمبیع بعوض.

[سؤال: ... جواب:] بله، بعت با ملکتک بعوض یکی است معنایش.

و ضمنا بحث ما بحث مفهومی نیست. ما عرض کردیم حقیقت انشاء این است؛ حقیقت انشاء غیر از معنای عرفی الفاظ است. آجرتک حقیقتش تملیک المنفعة بعوض است، حالا حقیقت اجاره هر چی هست.

و لذا به نظر ما حقیقت بیع اعتبار ملکیت و ابراز آن است. گاهی ابراز به قول است گاهی به معاطات است. در معاطات ببینید چه کار می‌‌کنید شما؟ کتاب را تحویل طرف می‌‌دهید، ‌چه کار می‌‌کنید شما؟ غیر از ابراز اعتبار ملکیت؟

از این بحث گذشتیم. بحث مختصری راجع به هیئات باقی مانده عرض می‌‌کنیم و این مباحث را ان‌شاءالله تمام می‌‌کنیم.